

به عکس، این محل را مقدس شمرد، و گفت که اجدادش (ابراهیم و اسماعیل) آن را آباد کرده‌اند. و خود حج را یکی از چند رکن اساسی عبادات و اعمال اسلامی قرار داد. و خود همواره به کعبه می‌رفت و در پرده آن می‌آویخت. و حتی یکی از مبارزات عرب مکه علیه پیامبر این بود که مسلمانان را به کعبه راه ندهند. آری گروهی از زربستان و محکران مکه، چون ابوسفیان و دیگر امویان مالدار، که می‌دیدند اسلام جلو منافع نامشروع و سرشار آنان را خواهد گرفت، و از مکیدن خون مردم بازشان خواهد داشت، از نظر اقتصادی نیز به این مبارزه دامن می‌زدند.

[۲۶]. ظاهراً نویسنده به معنای اخص سوسیالیسم نظر دارد، که مبتنی است بر اصل «از هر کس به اندازه استعدادش و به هر کس به اندازه کارش»، که از نظر علمی فقط در شرایط خاص عملی شدن آن امکان‌پذیر است؛ و الا اگر از سوسیالیسم، تعدیل ثروت و گرایش به سوی عدالت اجتماعی و کم شدن فاصله طبقاتی و خلاصه رفورهای سوسیالیستی منظور باشد، در احکام و تعالیم اسلامی (به خصوص در گفتار ائمه شیعه) این گرایش - و حتی صورت اصیلتری از آن - آشکار است و در هر مورد به چشم می‌خورد.

در مورد سخن مؤلف در سطر قبل (در متن) نیز باید یاد آور شد که اسلام بسیار جانب‌بندگان را گرفته و از هر راه کوشیده است تا حقوق و شخصیت اجتماعی انسان را بازگرداند و تأمین بخشد. این موضوع را مؤلف خود، در موارد دیگر تصریح و تصدیق کرده است. ولی البته اسلام برده داری را رسماً لغو نکرده بود، زیرا بنا به گفته خود مؤلف، چنین امکانی در آن وقت وجود نداشته است. اما وسیله و عامل انقضاء آن را موضوعاً در احکام فقه و حقوق خود، به‌طور کامل پیشنهاد کرد. و بعد که زمینه آماده‌تر شد، علی «ع» از گرفتن اسیر منع کرد. و در تقسیم ابداء میان برده و آزاد فرقی نمی‌گذاشت. داستانهای منقول از امام در این باره بسیار است.

[۲۶]. اگر در قلمرو اقتصادی و حقوقی اسلام دقیقاً بررسی کنیم، خواهیم دید که اسلام هم تراکم ثروت (ثروت‌اندوزی) را به شدت منع کرده است («و الذین یکفرون الذمب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم. یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم، هذا ما کنزتم لانیسکم» سوره ۹، آیه ۳۴ و ۳۵ - یعنی: «آنان را که زروسیم اندوزند و در راه خدایش انفاق نکنند به عذابی دردناک مژده ده: روزی که آن اندوخته را در آتش دوزخ بگذازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آن گداخته داغ کنند، [و بگویند:] این است آنچه برای

خویشتن اندوختید!) و هم صریحاً می‌گوید، تا فقر و احتیاج در جامعه هست، ثروتمندان و گردانندگان آن جامعه نمی‌توانند مسلمان باشند و در روز جزا رستگار نخواهند بود. پس محمد تنها «جمع مال را در این صورت که صاحبش خدا و روز جزا از یاد ببرد» منع نکرده است، بلکه هر جمع مالی را که منافی حقوق مساواتگرایانه جامعه باشد منع کرده است. البته همین اجحاف به حقوق دیگران خود ملازم فراموش کردن خدا و روز جزا خواهد بود و به عکس. و یکی از عمده‌ترین اعتراضات ابوذر غفاری بر عثمان و معاویه، و نیز یکی از عمده‌ترین سخن آزادگان شیعه به حکومتها همین بوده و هست.

۲۱۹۳۵ [۲۷]. اینکه می‌گویند در تعلیمات اسلام چیز تازه‌ای وجود نداشت، سخنی است بی‌اساس و غیر علمی و دور از اطلاع و تطبیق. زیرا درست است که اصل توحید در میان ادیان بزرگ مشترک است، اما چطور می‌توان از صنفا تعلیم و حکم و تربیت خاص اسلامی صرف نظر کرد؟ تعلیماتی که در هیچ جای «عهدین» دیده نمی‌شود. مثلاً در کجای عهدین دیده می‌شود که اگر گرسنه از روی اضطرار به کسی که ماده غذایی دارد مراجعه کرد و او حاضر نشد غذا را بدهد یا بفروشد، در این هنگام با او گلاویز شد و صاحب ماده غذایی کشته شد، خونش هدر است. و اگر گرسنه کشته شد، مظلوم است و خونش به گردن صاحب ماده غذایی.

اینک متن مسئله: «قال العلامة الحلبي: و لو وجد طعام الغير، فان كان صاحبه مضطراً فهو اولی. و لو كان يخاف الاضرار فالمضطر اولی، فان لم يكن له ثمن، و جب على المالك بذله. فان منعه، غصبه. فان دفعه، جاز قتل المالك في الدفع...» (القواعد - كتاب الاطعمة والاشربة - ج ۲ / ۱۶، چاپ ۱۳۲۹ ق. و شیخ طوسی: «المبسوط» - ج ۶ / ۲۸۶، چاپ تهران. و محقق حلی: «شرايع» ۲۳۸، چاپ ۱۳۱۱ ق. و ملا احمد نراقی: «مستندالشیعه» - ج ۲ / ۳۹۷ چاپ ۱۳۷۱. و سید ابوالحسن اصفهانی «وسيلة النجاة»، ج ۲ / ۱۸۹ و... و روشن است که این حکم را می‌توان - با تنقیح مناط - تعمیم داد، و صدها حکم و حرکت و حماسه و تکلیف اجتماعی دیگر.

۲۲ [۲۷]. لازم است توضیح داده شود که پیامبر مالکیت شخصی را در حدودی که مزاحم مصالح اجتماعی نباشد تجویز می‌کرد. و به همین جهت بود که «ربا» و «احتکار» را صریحاً نهی فرمود. و هر گونه روابط انسانی را با مواد طبیعی یا با

انسان دیگر که موجب ضرر و اضرار باشد با قانون «لاضرر»، منع کرد. بدین سان مالکیت شخصی در اسلام محدود است. اما برده داری را پیامبر اسلام، به جهت ریشه عمیقی که در اقتصاد و اجتماع آن روز داشت تدریجاً ریشه کن می کرد، و حتی بخشی از زکات را ویژه آزاد کردن بندگان ساخت. (قرآن کریم. سوره ۲، آیه ۱۷۷ و...) و از سوی دیگر هنگامی که مکه را گشود، حتی يك تن را به بردگی نستاند. و بدین گونه، این قدیمیترین و محکمترین سنت را که می گفت، قوم پیروز می تواند ملت مغلوب را برده کند، از میان برد. حتی پیامبر در پاسخ اعرابی که گفت: «به من کاری یاموز که به بهشتم رساند» فرمود: «یا خود بنده آزاد کن، یا در آزاد شدن بنده ای کمک کن» (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۶۷). نیز علی «ع» از گرفتن اسیر منع کرد. (← دائرة المعارف الاسلامیه، ذیل «علی بن ابیطالب»). و اصولاً فرقی بین بنده و آزاد قایل نبود و بدین سان فلسفه بردگی را پوچ ساخت. نیز ← توضیح ۱۸ و ۲۸.

[۲۸]. هیچ دلیلی بر چنین مطلبی در قرآن و سایر منابع اسلامی دیده نمی شود. پیامبر اکرم ما وعده آمدن رستاخیز را با عبارات مختلفی داده است. و از آن جهت که فرا رسیدن رستاخیز برای همیشه مجهول است، جز در علم الهی، برخی از آیات قرآن (سوره ۴۲، آیه ۱۷) به این مضمون است که «شاید رستاخیز نزدیک باشد». و این جمله در مقام تهدید و تحریک به فضیلت و ایمان و کسب توشه این راه است. در سوره ۷، آیه ۱۸۷، صریحاً گفته شده است: «علم قیامت» نزد خداوند است.

[۲۸]. برای کسی که بایند تحقیقهای راستین و حقیقتهای تاریخ است، در شناخت واقعیات زندگی این خلیفه، و اطلاعات او از اسلام و قرآن و حدیث و قضاء و سایر اصول اسلامی، خواندن جلد ششم کتاب «التدبیر» - که فقط بر اساس مآخذ و متون موثق و مشهور اهل سنت تألیف یافته است - ضروری است.

[۲۹]. آنچه از تواریخ استنباط می شود این است که این قبیلهها، محمد را به پیامبری می شناختند، و بدین او می گرویدند، آنگاه با حماسه «توحید» و برادری اسلامی، در راه نشر آرمانهای اسلام، به پا می خاستند و محمد رانا سرحد از دست دادن جان، یاری می کردند. مؤلف خود در صفحات بعد به این مطلب اشاره می کند. و از فیلسوف تاریخ ابن خلدون نیز نقل می کند: «اگر شور و حرارت دینی که پیامبر

۲۳

۲۴

۲۵

به بدویان تلقین کرد نمی بود، ایشان قادر نبودند، دولت مقتدری ایجاد کنند.»

[۲۹]. در اینجا مؤلف محترم دچار اشتباه شده است. موضوعی را که بدان اشاره می کند، «فروش آب» نبوده، بلکه تهیه آب یوده است برای زائران کعبه و بذل آن. «سقایات حاج» از چاه زمزم (که پس از مدتها که از خاک پر و ناپیداشده بود، به وسیله عبدالمطلب حفر و تعمیر شد ← «الرَّوْضُ الْأَنْفُ مَهْلَبِي») در دست عباس بود. و چنین بود که آب را از چند روز پیش تهیه می کردند، و در مشکها می ریختند، و در چادرها می گذاشتند، تا حاج را سقایات کنند و در رفاه قرار دهند. و این سقایات (آب دادن) در دست عباس بود و از مناخر او، که قرآن (سوره ۹، آیه ۱۹: «اجعلتم سقایة الحاج و...») بدان اشاره می کند (← تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴ - ۱۵، و ابوالفتح، ج ۲، ص ۵۶۵). چون مؤلف محترم دارای نظر مادی و اقتصادی است، نوع مسائل را از همین زاویه می بیند، و به فرازهای دیگر توجه نمی دارد.

[۳۰]. ← تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۰، چاپ بیروت (۱۳۷۹ق).

[۳۰]. خوانندگان، این سخن مؤلف را در نظر داشته باشند بخصوص در مورد بردگی و برده داری، که چون از سنن قطعی و از طرق مهم بازرگانی آندوز جزیرق العرب بود، پیامبر می نگریست که «مخالفت به ناگاه» با آن، محال است و لغو آئی و فروری آن عملی نیست. از این رو به اصل تدریج و به اصطلاح «لطایف الحیل» - مصالحه عقلایی، به تعبیر مؤلف - متوسل شد، و به مرور اساس آن را برشوراند. او آزاد کردن برده را از مهمترین خیرات و عبادات شمرد، و جزو کفارات ترك روزه قرار داد، و راه وصول به بهشت شناخت (← توضیح ۲۲). و با احکام فقهی «امولد» راه دیگری برای از بین رفتن بردگی بگشود، همین طور «مکاتبه» در فقه و ... و خودد برخی از جنگها ابدأ برده نگرفت. و این سخن پیامبر معروف است که فرمود: «شر الناس من باع الناس».

مهمتر از همه چنانکه یاد شد مقداری از «زکات» و درآمد بیت المال را به خریدن و آزاد کردن بردگان اختصاص داد. و بلال حبشی را - چنانکه خود مؤلف پس از این می گوید - که برده بود، مؤذن مرکز اسلام (مدینه) کرد، که همه رجسال و شخصیتها و افراد شهر موظف بودند به صرف اعلام بلال، دست از کار بکشند و به

۲۶

۲۷

۲۸

مسجد یابند و در مراسم نماز حاضر شوند.

بعدها نیز به وسیله تعالیم ائمه (برخلاف دستگامهای خلافت که جزاسمی از اسلام نداشتند) موضوع بردگی کاملاً تحلیل رفت. و بردگان بسیاری به دست ائمه و از جمله امام چهارم علی بن الحسین زین العابدین «ع» - آزاد شدند. و امام علی بن موسی الرضا «ع»، با همه غلامان خود، بر سر یک سفره غذا می خورد. و تا یکایک آنان نمی آمدند و برخوان نمی نشستند، دست به خوراک نمی زد (← کتاب منتهی الآمال، باب دهم). وحتى ائمه خود، با کنیزان ازدواج می کردند و شخصیت آنان را تا این حد بالا می آوردند. بدین گونه مادران برخی از ائمه از جمله امام مهدی «ع» - از کنیزان بودند. و این از مهمترین اصول بود برای ترفیع شخصیت زن و رفع و محو تمایز و آثار بردگی. نیز ابن ابی الحدید نقل می کند که «روزی دو زن، یکی آزاد و دیگری کنیز، نزد علی آمدند تا حقیقت خود را از بیت المال بگیرند، علی بهر دو، به اندازه مساوی مال و خوراک داد. زن آزاد، اعتراض کرد، گفت: من از عربم و آزاد و او از مسوالی است و کنیز. علی فرمود: از نظر من فرق نمی کند.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۲/۲۰۰-۲۰۱).

۲۹ [۳۱]. حقوق اجتماعی این گروهها کاملاً یکسان نبود؛ مخصوصاً در مورد بیت پرستان

۳۰ و ۳۱. [۳۱]. اگر منظور از مساوات اجتماعی واقعی این باشد که افراد جامعه از نظر اقتصادی دارای موقعیت یکسانی باشند، البته این امر، در صدر اسلام، آنهم در جامعه عرب عملی نبوده است (و تا کنون هم در جایی دیده نشده است که به طور واقع عمل شده باشد - بلکه واقعی ترین و وسیعترین مقدار عملی شده اش تنها در کردار علی دیده شده است، و بس)، لیکن جوهر تعلیمات اسلام، نافی این برابری نیست. بلکه مؤید آن نیز هست، چنانکه در رفتار حقوقی و مالی پیامبر و علی این امر مشهود است. نیز از پیامبر روایت شده است که: «مهدی» مال رامیان مردم بالسویه تقسیم کند (← «بحار الانوار» ج ۵۱/۷۸، نیز «مسند احمد حنبل» - به نقل «منتخب الاثر»). از اینجا معلوم می شود که آرمان واقعی اسلام، همان مساوات کامل است.

۳۲ [۳۲]. باید در اینجا میان آرمان بانی اسلام، و جریان سیستم خلافت پس از پیغمبر، جداً تفکیک به عمل آید. تنها نجات و اتحاد عربستان هدف اسلام و پیامبر نبود، بلکه پیامبر طبق آیه ۲۸ سوره ۳۴: «وما ارسلناک الا کافه للناس...» و آیه ۱۰۷ سوره ۲۱

«وما ارسلناك الا رحمة للعالمين»، و آیاتی دیگر برای همه خلقتها و بر همه تسوده‌ها مبعوث بوده‌است. تنها تعلقی که عربستان به پیامبر اسلام دارد این است که وطن و برآمدگاه او است. اینها مطالبی است که جای به جای به آن برمی‌خوریم و می‌بینیم که، مؤلف محترم در این بارها دقت کافی نکرده‌است و نتیجه‌ای صحیح و قابل قبول عرضه نمی‌کند. چند سطر بعد می‌گوید: «بعدها در عهد نخستین خلفا طبقه اشراف جدید... را تشکیل دادند که پس از فتوحات عرب به فتودال تبدیل یافتند» این موضوع را نیز بارها تکرار کرده‌است.

در اینجا باید یادآور شویم که مرام اصیل اسلام بعد از پیامبر، درهم ریخت. و خلفا - بخصوص از عثمان به بعد - دین را به صورت دستاویز فرمانروایی، و خلافت را به صورت سلطنت در آوردند. علی «ع» در دوره پنج سال خلافت خود، بسیار کوشید تا شکل اصلی اسلام را - بخصوص از نظر مسائل حقوقی و مساوات اجتماعی - بازگرداند و در نخستین سخنرانی خویش، همه بخششهای غاصبانه و اقطاع عثمان را لغو کرد و مال مردم شناخت. دکتر طه حسین نیز - در کتاب «مرآة الاسلام» - بدین بخششهای نامشروع عثمان اشاره می‌کند، و همین‌گونه فرید و جدی در دائرة - المعارف مصر. به گفته يك نویسنده خارجی: «۲۵ سال پس از رحلت پیامبر، علی پیشوای مسلمین گردید. در ظرف این ۲۵ سال، همه چیز تغییر کرده بود. مسلمین عربستان دیگر آن قهرمانانی نبودند که جان خود را در راه پیروزی پیغمبر فدا می‌کردند. امروز مشتهیات نفسانی تحریک شده و روح نفع‌جویی و کامرانی غلبه داشت، نه روح جنگ و جهاد. در مدینه و مکه و در سراسر عربستان، هجوم همه به جانب زر بود. از سوی دیگر، هنگامی که در رأس حکومت اسلام، يك مرد دولتمند صراف قرار داشت، چگونه ممکن بود وضع غیر از این باشد؟ عثمان ثروت هنگفتی برای وراثت به جای گذاشت. افراط در لذت و عشرت نیز، بر میل پولپرستی مردم مزید گردیده بود. در سالهای اخیر زندگانی پیغمبر، کلیه نوسابه‌های الکلی، در سراسر عربستان نایاب شده بود، اما در زمان خلافت عثمان، بساط میگساری و شرابخوری دوباره گسترده شد. 'چطور زرناب مبدل به عیار قلب گردیده؟' این پرسشی بود که علی، در ساعتی که زمام امور اسلام را به دست گرفت از خود کرد. و با اندوه و اضطراب با خود می‌اندیشید: آیا خواهد توانست جریان اوضاع را تغییر داده، و این امپراتوری را که بدو سپرده

شده، دوباره، به سنن و شعائر مقدس عصر پیغمبر بازگردانند؟... نه تنها شجاعت و مردانگی و جان نثاری و فداکاری رخت بر بسته بود، بلکه حسن نیت و صداقت نیز دیگر کیمیا شده بود. این بود پرده غم انگیزی از اوضاع عربستان، هنگامی که علی زمام امور خلافت را به دست گرفت. «و خود یکی از رموز و فواید و حکم صلح امام حسن با معاویه همین بود که با شروطی که کرد (و معاویه آنها را زیر پا گذاشت) به جامعه فهماند که معاویه خلیفه نیست و خلافت نمی کند، بلکه حکومت می کند، زیرا خلیفه پیامبر باید متعهد باشد و معاویه نبود. باری تشکیل این قشر بالا و طبقه اشراف، امری اسلامی نیست بلکه ضد اسلام و تعالیم اسلام است؛ چنانکه مؤلف گاه بدان اشاره می کند و می گوید، محمد چنین نمی خواست و طالب مساوات بود.

۳۳ [۳۲]. در پیش اشاره کردیم، که اسلام از آغاز دینی نو و مستقل بود. حقا بر فرض ثبوت تاریخیشان، دارای دین و مکتبی متشکل و جمعی فراهم نبودند، بلکه شماری چند بودند که (گسیخته از هم) توحیدی بی طرفانه داشتند، در صورتی که حضرت محمد «ص» نهضتی انقلابی را پیشنهاد کرد و اخلاق و حقوق و اقتصاد و فلسفه ای کامل و نوین آورد. نیز — توضیح ۱۰

۳۴ [۳۲]. همین که پیامبر را به پیامبری شناسند، خود اختلافی دینی است.

۳۵ [۳۲، پانوش]. یعنی: «می یابی که سختترین دشمن مسلمین یهود و مشرکانند، و نزدیکتر به آنان مسیحیان، چون در میان مسیحیان دانشمندان دینی و راهبانند. و اینان غرور به خرج ندهند». چنانکه از مضمون آیه دانسته می شود، مطلب با استنباط مؤلف اندکی فرق دارد. قرآن می گوید چون در میان نصاری، عالمانی از خود خواهی رسته هستند، از این رو به ارزش اسلام مذمتند و پیروان خود را از دشمنی با مسلمین بر حذر می دارند. اینان عالمان و راهبانی بودند که دور از خلق، سرگرم به عبادت بودند و منتظر موعود مسیح — در انجیل — یعنی محمد (احمد) که بیاید و جهان را به پاکی و خداشناسی بخواند. مؤلف خود در آغاز همین فصل، با اشاره به همین آیه درباره این گروه گفت: «حضرت محمد (ص) از این مسیحیان و بیابان نشینان دست از جهان شسته اطلاع داشته و از ایشان با احترام یاد می کند». و همین بیابان نشینی و دست از جهان شستگی اینان بود که داعیه ریاست را در آنان کشته بود و

بدون تکبر و خودخواهی، می‌توانستند، امت مسیح و دیگران را با نفوذ و توصیه خویش به گرویدن به محمد دعوت کنند. اکنون چنین صفا و نفس کشی در میان نیست.

۳۶. [۳۴]. در این عهدنامه، ابتدا از محمد، به‌عنوان «رسول‌الله» یاد شده بود، ولی پس از مخالفت راهزان و مشرکان مکه، پیامبر، برای تسریع در ایجاد صلح حدیبیه، فرمود تا آن عنوان را از آن عهدنامه بخصوص بردارند.

۳۷. [۳۶]. محمد «رئیس سیاسی» نبود، تا نام «ملك» بر خود نهد. او پیامبر و مربی روحانی و رسول و نجات‌دهنده و «منقذ» و «منجی» بود، نهایت دین او، دینی صرفاً اخروی و روحی و اخلاقی نبود، بلکه دینی کامل و جامع و زندگی‌ساز بود که به‌عده مسائل واقعیت ملموس نظر می‌افکند. و در مبانی سیاسی، اصولی خاص و سیستمی ویژه داشت و دارد. به‌گفته ژان ژاک روسو: «منهب مقدس [یعنی عسبوی]، همواره از هیئت حاکمه جدا مانده است. و رابطه آن با دولت، اجباری نبوده است. حضرت محمد «ص»، نظریات صحیح داشت. و دستگاه سیاسی خود را خوب مرتب نمود. تا زمانی که طرز حکومت او، در میان خلفای وی باقی بود، حکومت دینی و دنیوی، شرعی و عرفی، یکی بود. و مملکت هم خوب اداره می‌شد، ولی همینکه اعراب ثروتمند و... شدند، تن‌آسا گشتند. و طوایف دیگر بر آنها چیره شدند. آن وقت، اختلاف بین دو قدرت [یعنی قدرت دینی و سیاسی]، دوباره شروع شد. اگر چه این اختلاف در مسلمانها به‌اندازه مسیحیها نیست، معیناً وجود دارد. و در فرقه شیعه، محسوستر است.» (← قرار داد اجتماعی / ۱۹۵، چاپ سوم - تهران) ۱.

۳۸. [۳۶]. این نظر در مورد تعدد زوجات پیامبر درست است نه نظر بارتولد. پیامبری که بر خاک می‌نشست و بر الاغ سوار می‌شد، و لباسی کم‌بهایم پوشید، و با فقیران غذای خود، و به‌گفته خود مؤلف (در چند سطر پیش): «زندگی وی ساده بود و با افراد معمولی فرقی نداشت»، چگونه به‌صورت رئیسی سیاسی درمی‌آمد و «وجود حرم را برای حفظ شایستگی خود ضروری می‌دانست»؟! ۱

اما مسئله تعدد زن (با آنکه می‌دانیم که اسلام آنرا محدود کرد و در چهار-

چوب قانون و عدالت و مقررات انسانی درآورد، چه پیش از ظهور اسلام، تعدد زوجات به نحو گسترده و بی‌مانعی، در میان عرب و ایرانیان ویهود - چنانکه مؤلف در فصل دوم تصریح می‌کند - شیوع داشت، به‌طور کلی، که در مورد پیامبر تا نه زن و در مورد دیگران تا چهار زن جایز شمرده شده است، مسئله‌ای است که بر اساس خواص اقلیم و نیازهای متقابل جامعه و مزاج و حقوق فرد و عایله و تبعات هنگامی - مانند وقوع جنگ و... و پرورش ایثار و سایر عللی که در اصل تجویز آن دخالت داشته است فرق می‌کند. و بیشتر اوقات ممکن است این تجویز، به عنوان ثانوی قهقی، منع یا محدود شود. البته عمل برخی از مردم - که نوعاً بدون رعایت شرایط خاص تکلیف، کاری انجام می‌دهند - حجت حکم اسلامی نیست. حقوق اسلام بر اساس حقها و رعایت‌های انسانی، همواره به‌عند «عناوین ثانویه» شکل عملی خویش را عرض می‌دارد. در اینجا مناسب است که مقداری از نوشته دقیق دانشمند محترم آقای مرتضی مطهری دریاوریم، تا در آن دقت شود:

« پیغمبر در ده سال آخر عمر خود که در مدینه می‌زیست و دوره پر جوش و فعالیت عمر خود را در این ده ساله آخر طی کرد، زنان متعددی گرفت. و همین جهت زمینه شده است که مخالفین وی تبلیغاتی علیه او بکنند و او را مردی شهوتران و شهوت پرست بخوانند.

« پیغمبر تا ۲۵ سالگی زن نگرفت. در ۲۵ سالگی به تقاضای زنی بیوه به نام «خدیجه» که قبلاً دوشوهر کرده بود و ۱۵ سال از خودش بزرگتر بود و زنی متمکن و ثروتمند بود، با او ازدواج کرد و از او پدر فرزندان شد.

« در حدود ۲۵ سال با این زن زندگی کرد و سپس آن زن مرد. مردن این زن مصادف بود با سالهای آخر اقامت پیغمبر در مکه. بعد از مدتی بسایک زن بیوه دیگر به نام «سوده» در مکه ازدواج کرد و در همان وقت بود که «عایشه» را نیز عقد بست و پس از چند سال در مدینه با وی زفاف کرد. زفاف پیغمبر در آن وقت به اصرار خاندان عایشه بود. و با اینکه پیغمبر عذر آورد که فعلاً تمکن مالی ندارم پذیرفته نشد. و ابو بکر پدر عایشه، مقداری از مال خویش به پیغمبر داد که صرف عروسی بشود. تنها دختری که پیغمبر با او ازدواج کرد عایشه بود. و این یکی از اموری بود که عایشه بدان می‌بالید و به سایر زنان پیغمبر مباحثات می‌کرد. همچنانکه زیاده‌ترین زنان پیغمبر نیز او بود.

« زنان دیگری که پیغمبر گرفت به استثنای سوده، همه بعد از عایشه بودند و همه اینها بیوه‌زن و غالباً بزرگسال و دارای فرزندان جوان و بیرومند بودند، و عدد آنها به ۹ نفر رسید. پیغمبر رعایت حق و نوبت همه را در کمال دقت و عدالت می‌کرد.

زنانی که پیغمبر می‌گرفت معمولاً زنان بی‌سرپرستی بودند که یا شوهرشان مثلاً در یکی از غزوات شهید شده بود و بی‌سرپرست مانده بودند - و شاید اگر پیغمبر با آنها ازدواج نمی‌کرد برای همیشه بی‌شوهر می‌ماندند - و یا از اسرای جنگی بودند و در خانه پیغمبر بانهایت احترام زندگی می‌کردند.

«پس پیغمبر تا ۲۵ سالگی بدون زن زندگی کرد، و ۲۵ سال هم بایک زن که هسنال که ۱۵ سال از خودش بزرگتر بود بامر برد. و در تمام این مدت هیچ کس ندید که پیغمبر کمترین عنایتی به زن دیگر کرده باشد. در دوره دهساله مدینه هم اگر پیغمبر غیر از عایشه جوان و زیبایانی نمی‌گرفت، جای این بود که برخی بدگمان شوند و بگویند، پیغمبر آخر عمر خود را به خوشی و عیش گذراند. و حقاً اگر دنبال عیاشی بود تمام وقت خود را با زنی بای خود می‌گذراند و در راهی دیگران می‌بست و اگر ماه حلقه به درمی‌گرفت جوابش می‌کرد. اما پیغمبر برعکس با عقد بستن چندین زن بیوه و که هسنال کاری کرد که در شبانه روز فقط یک شبانه روز نوبت به زن جوان و زیبایش می‌رسید. کسانی که زنان متعدد دارند اگر بین این‌ها از لحاظ جوانی و زیبایی اختلاف باشد، یا رعایت نوبت و عدالت نمی‌کنند، و یا اگر رعایت کنند تعدد زنها را بزرگترین مایه بهم خوردن عیش و خوشی خود می‌دانند.

«از این خصوصیات به‌طور وضوح می‌توان فهمید که تعدد ازدواج‌های پیغمبر که در دهساله مدینه واقع شد، و هنگامی بود که اسلام در حال گسترش بود، و پیغمبر به انواع وسائل جلب و تحیب قلوب دست می‌زد، مبانی اجتماعی داشته‌نمبنای جنسی. پیغمبر حرمسرای از زیارویان تشکیل نداد تا جای این اتهامات باشد. این ازدواج‌های متعدد بیش از آنکه برای پیغمبر جنبه کامرانی داشته باشد، ناکامیها و محرومیتها همراه داشته‌است، خصوصاً اگر به این نکته توجه داشته باشیم که همه اینها از ۵۵ سالگی به بعد یعنی دوره کهولت پیغمبر بوده... به علاوه این ازدواج‌ها دروقتی بوده که سرگرمیها و مشاغل پیغمبر فوق‌العاده زیاد بوده و معمولاً هنگامی که آدمی سرگرمیها و مشاغل زیادتری دارد و فعالیت‌های اجتماعی بیشتری انجام می‌دهد، از توجهش به امور جنسی کاسته می‌گردد.

«گذشته از همه اینها به‌نص قرآن کریم و شهادت قطعی تاریخ، آن حضرت و گروهی از مؤمنین، در حدود دوثلث شب، و گاهی نیمی از شب، و گاهی یک ثلث شب را در حال نماز و نیاز و عبادت و دعا و تلاوت قرآن کریم می‌گذراندند، و با

در نظر گرفتن اینکه بیشتر شبها را با زنانی به سر می برد که فقط جنبه انجام وظیفه داشت، چه فرصتی برای پیغمبر باقی می ماند که به عیش و شهو ترانی بگذراند؟ خود همین عایشه مکرر نقل می کند که همینکه مرا خواب می ربود، پیغمبر آهسته از پهلو می رفت و حرکت می کرد و تنها به گوشه ای از اطاق و یا به مسجد می رفت، و یا می رفت به بقیع و غرق در حالات مخصوص خود می شد. گاهی که به جستجو می پرداختم او را در حال سجود، و یار کوع، و یا قنوت می یافتم.

«در صفحه ۱۶ همین کتاب به مناسبت اینکه می خواهد رشک و حسادت عایشه را نسبت به سایر زنها بیان کند، داستانی از «مسند احمد» از زبان عایشه نقل می کند. عایشه می گوید: «یک شب که نوبت من بود پیغمبر همینکه خواست بخوابد، جامه و کفشهایش را در پایین پای خود نهاد. سپس که سر به بستر گذاشت، همینکه کمی گذشت، گمان برد که مرا خواب ربوده، آهسته حرکت کرد و عیبای خود را پوشید و کفشهایش را به پا کرد و در را باز کرد و بیرون رفت و در را آهسته بست. من هم فوراً حرکت کردم و جامه پوشیدم و راه افتادم بینم کجا می رود؟ دیدم به بقیع رفت و ایستاد و مدت درازی در همان حال بود. بعد سه بار دستها را به طرف آسمان بلند کرد.» (راهنمای کتاب - سال چهارم، شماره نهم - صفحات ۸۹۴ تا ۹۰۱).

[۳۶]. تعبیر مؤلف، در اصل، «عده ای نامحدود» است و صحیح نیست. نیز این آیه دارای معنایی که مؤلف محترم مدعی است نیست. زیرا روشن است که «ملك يعين» داخل در مقوله «تعدد زوجات» - به معنای اصطلاحی آن - نیست. نیز ملك يعين چیزی است که اغلب ممکن بوده که موضوعاً متفی باشد. علاوه بر این، ملك يعين اختصاص به پیامبر ندارد و برای هر کس هست. بلکه پیامبر - چنانکه مشهور است - تا نوزن - آن هم بهمان علتی که مؤلف یاد آور شده - می توانسته است بگیرد نه بیشتر. نیز در مورد تعدد زوجات پیامبر، باید دانست که به خاطر اهمیت بسزایی که مسئله «مصاهرت» در آن روزگار داشته (که هر کس از قبیله ای زن می ستاند در حمایت کامل آن قبیله بود)، محمد «ص» بدان امر اقدام کرد. و خود را بدین طریق با قبایل چند پیوند داد، تا در راه نشر اسلام، نه تنها با او مخالفت و دشمنی نکنند، بلکه حمایت او را وظیفه قبیله ای خویش نیز بدانند.

پس - در اینجا - حق به جانب مؤلف است که می گوید: «انگیزه ازدواج

وی یا عایشه، دختر ابوبکر، و حفصه، دختر عمر، و بعدها ام حبیبه، دختر ابوسفیان، و جز آنان غیر از این نبود که می‌خواست با هم‌زمان و یا متحملانی که اتحاد با ایشان ضروری بود، روابط شخصی خویش را - با پیوند ازدواج- استوارتر سازد.» (متن، ص ۳۶) نیز - توضیح ۳۸.

۴۰ [۳۶]. بلکه رجلی دینی و الهی که با سیاست نیز سروکار دارد و سیاست (بمعنای صحیح آن) و رسیدگی به همه مسائل اجتماع و انسان، جزء دین اوست.

۴۱ [۳۷]. ابدأ چنین نیست و واقعیت تاریخ اسلام درست بر خلاف این نظر است. زیرا پیامبر در موارد بسیاری، علی را به‌عنوان «وصی» و «خليفة» خویش معین کرده بود، از جمله در حدیث «بدء الدعوة» - (الفدیر ج ۲، ص ۲۷۹ - ۲۸۹، از چاپ بیروت، و ماخذ اهل سنت در ابن کتاب). و در همین سفر حج آخرین خویش (حجة الوداع) نیز، در محل «غدیر خم» در «جُحفه»، علی را جانشین خود قرار داد. و بنابر حدیث متواتر: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم والي من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذ من خذله...» علی را به امامت و ولایت و خلافت منصوب کرد. پس پیامبر برای پس از خویش، دستوری صریح (نص غدیر) باقی گذاشته بود. حتی فیلسوف معروف اسلام ابن سینا که می‌گوید «والتعین بالنص اصوب»، یعنی «تعیین کردن جانشین با بیان صریح به‌صوابدید نزدیکتر است» (و این سخن را پس از این مقدمه می‌گوید که لازم است سنت‌گذار «پیامبر» برای باقی‌ماندن سنت خویش، پس از مرگ خود، فکری کرده باشد و جز این نتواند بود)، نظر به همین

۱- این حدیث در کتاب «الفدیر» از ۱۱۵ تن از اصحاب (از طرق اهل سنت)، و ۸۴ تن از تابعان، و ۳۶۱ تن از علمای اهل سنت نقل شده است. - (جلد اول، ص ۹ تا ۱۵، از چاپ بیروت، نیز مجلدات حدیث غدیر «معقات» و این فوق حدواتر (ثبوت قطعی) است. و در مستدرکات «الفدیر» یعنی تحقیقات بعدی علامه مؤلف، به‌شمار این راویان، از صحابه و طبقات بعدی، پی افزوده شده است، که در چاپ نهایی «الفدیر» نموده خواهد شد.

حدیث متواتر، یعنی حدیث قطعی وثابت و غیر قابل انکار (و به‌تعمیر این حزم، حدیثی که مخالفت با آن جایز نیست و حرام است - المحلی: مسئله عدم جواز بیع الماء). علمای اهل سنت، برخی حدیثی را که ۸ نفر از صحابه روایت کرده باشند متواتر می‌دانند (مانند ابن حجر - الصواعق/۱۳). برخی روایت ۴ نفر از صحابه را متواتر می‌دانند (ابن حزم - المحلی). این کثیر دمشق، حدیثی را که علی «ع» روایت کرده است، آنگاه ۱۲ نفر از صحابه از علی، روایت کرده‌اند متواتر می‌دانند - (تاریخ ابن کثیر، ۲/۲۸۹). جلال‌الدین سیوطی می‌گوید: «بهترین نظر درباره حدیث متواتر، این است که ۱۵ راوی داشته باشند.» - (سبب الفیة سیوطی/ ۱۶) یا این حساب، باید دانست که «حدیث غدیر» - در روایت صاحب‌التبیر - ۱۱۵ نفر راوی صحابی از طرق اهل سنت دارد. و این چندین برابر حد تواتر است (فیر - «الفدیر»، ۱/۳۱۴-۳۲۲، فصل «محاكمة حول سند الحدیث»).

نص غدیر دارد و در حقیقت، نص غدیر، را اثبات می کند، و گرنه لازم آید که پیامبر را به ترك «اصوب» منسوب کند، و چنین کاری را مسلمانی عادی نکند، تا چه رسد به فیلسوف اسلام. (— الهیات «شفا» فصل ۳، از مقاله ۴۰م).

در اینجا مناسب است به یادها آوریم که دانشمند بزرگ و مشهور، ابوریحان— محمد بن احمد بیرونی (م ۴۴۰ هـ ق) نیز در کتاب متفن خویش «الآثار الباقیه عن القرون الخالیه» ضمن سخن درباره ایام ماههای «عربی— اسلامی» و بیان وقایع و حوادثی که در آنها روی داده است، «واقعه غدیر» را ثبت می کند. این دانشمند در مورد روزهای ماه ذیحجه می گوید: «روز هجدهم، غدیر خم نام دارد. این نام منزلی است که پیامبر، علیه السلام، هنگام بازگشت از حجة لوداع در آنجا فرود آمد و جهاز و رحل شتران را گرد آورد و بازوی علی بن ابیطالب را گرفته و بر فراز آنها رفت و گفت: «ایها الناس! الستا ولی یکم من انفسکم؟» قالوا: بلی. قال: «فمن کنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله، و ادر الحق معه حیثما دار». یعنی: «ای مردم؟ آیا من از خود شما به شما [در سرپرستی و لزوم اطاعت] سزاوارتر و اولی نیستم؟» مردم گفتند: چرا. پیامبر گفت: «پس هر کس من مولای اویم و اولی به تصرفم در همه شئون مادی و معنوی او، علی نیز مولای او و اولی به او است. خداوند! دوست بدار آنکه را به ولای علی در آید (و علی را مولای خویش گیرد) و دشمن بدار آنکه را با علی دشمنی کند. یاری کن یار علی را، و بی یاور گذار آن کس که علی را بی یاور گذارد. و حق را برگرد وجود علی بچرخان بهر سان که علی باشد.» سپس بیرونی گوید: «روایت کرده اند که آنگاه پیامبر سر خود را به آسمان بلند کرد و سه بار گفت: «اللهم هل بلغت»، یعنی: خداوند! آیا تبلیغ کردم؟» اکنون (با قطع نظر از صدها مأخذ دیگر از سنی و شیعه— که برای واقعه غدیر هست) می دانیم که مغزی ریاضی و دانشمندی دقیق و تأمل گرای و حکیمی فرزانه چون ابوریحان، تا واقعه ای قطعی و حتمی و ثابت و مسلم نباشد به چنین قاطعیت در کتاب «آثار باقیه» خویش ثبتش نمی کند و به دست آیندگانش نمی سپارد. (— «الآثار الباقیه» ۳۳۴، از چاپ لایبزیك— ۱۹۲۳)

تذکار

از اینجا به بعد، تعداد عمده ای از این توضیحات، به تشیع و تاریخ و معارف آن مربوط خواهد بود. توضیح اینکه، این مذهب، همواره مورد هجوم بوده است، هم از داخل اسلام، هم از خارج آن. اما از

داخل بدان علت، که زمامداران هیچگاه نمی‌خواستند، حقیقت این مذهب، که شورشی تکلیفی علیه ستم است، توده‌ها را معلوم گردد و بر شوراند. اما از خارج اسلام، بدان علت که مطلعان مذاهب و ملل دیگر خوب می‌فهمیدند که اگر جوهر زندگی‌ساز این مذهب، شناخته شود، به تعبیر جرج جرداق: «جماهیر ملل بدان روی می‌آورند» و اگر شعلهٔ حماسهٔ شیعه، و چکاد آفتابگرفته و خون بنیاد آن، در جهان درگیرد و سرکشد، در سراسر عالم، نسلها و نسلها و توده‌ها و توده‌ها را به‌خویش جلب کند، و از هر قید و بند و ذلت و بندگی برهاند. از این رو با شناخت آن، مبارزه می‌شد.^۱ و در حقیقت علت مخالفت با تشیع اصیل (در هر دو قلمرو: داخل اقالیم اسلام و خارج آن) از نظر جوهر یکی است و آن این است که جوهر مذهبی که حماسه در آن عبادت است و شورش تکلیف، شناخته نگردد. از این روست مثلاً که معاویه از نشر فضایل علی «ع» که در حقیقت عامل انتشار تشیع است - جلوگیری می‌کند (از داخل اسلام) و ابی‌لامنس کشیش بلژیکی، می‌آید و کتابی در تعریف معاویه و یزید می‌نویسد (از خارج اسلام)، تا در قلمرو مسیحیت، چنین وانمود کند که بهترین تربیت شده‌های اسلام معاویه و حجاج بن یوسف ثقفی‌اند، تا بدین گونه کسی به اسلام رغبت نکند. (با اشتباهات و خلاف واقع نویسیهای وحشتناکی که در دایرة‌المعارف اسلام، از ابی‌لامنس... دربارهٔ شیعه درج شده‌است.) اما غافل از اینکه حقیقت، همچون خورشید، سرانجام می‌تابد.

بدین گونه در قلمرو اسلام‌شناسی و مستشرقان نیز متأسفانه، گاه به‌علت نداشتن مآخذ و اطلاعات کافی و گاه از سر غرض‌ورزی - چنانکه در یادآوری آغاز کتاب اشاره شد - نسبت به حقایق مذهب حماسی

۱- حتی، تشیع را «کفر» خوانده، و دهها نویسندهٔ وارونه‌گوی مزدور و حقیقت‌کش، آیه‌ها خواستند و مأمور بودند دربارهٔ آن گفتند و انتشار دادند. در گذشته، از جمله، خواجه نظام‌الملک - قلم در دست متمسب - برای حفظ دستگاه سلجوقی، شورشیان آزاده را بدین و ملحد گفت. در این باره خود مؤلف گوید: «لهفتهای شیمه، هبارت بود از کوشش برای استقرار امامت «حقیقی» علویان، و نجات دین «مصنفا» از ناپاکی، به‌صورتی که در سحر اسلام بوده، و گرایش به حکومت روحانی - حکومتی که در انظار مردمان کمال مطلوب عدل و آسایش تصور می‌شد و در جهت مخالف دولت فیر روحانی (فتووالی) خلافت فراد داشته است. این همان «کفر آشکاری» بوده که یکی از علمای اجتماع، آن را یکی از ویژگیهای هفتهای خلق و جنبشهای مخالف دستگاه حاکمهٔ فتودالیزم شمرده است.» (متن، ص ۲۷۰).

و هنگامی که حسن سوم (بهرهٔ کیا بزرگ امین) سربراه می‌شود، یعنی حاضر می‌شود که نام‌خلیفهٔ عباسی (الناصر) را در خطبه بیاورد، او و روستاییان زماش را نومسلمان می‌خوانند (متن، ص ۳۱۹). فتأمل در معنی سربراه!

شیعه، تقصیرهای بسیار رفته است. و دهها تن در کتابهایی که راجع به شیعه، یا اسلام، یا مذاهب شرق نوشته‌اند، یا در دایرةالمعارفها، در ذکر شیعه، مطالبی چنان برخلاف واقعیت و دور از حقیقت گفته‌اند که به هیچ وجه قابل چشمپوشی نیست. و اینان بسیارند، مثلاً بلژیکی مذکور اب‌لامنس دشمن مُثُلِ عُلیای انسانی و مروج آدمکشانی چون حجاج، که مناسفانه، در دایرةالمعارف اسلام نیز، مطالبی سخیف، و اغلاطی جدی، و اظهاراتی ضد واقعیت تاریخ، از وی، درباره شیعه، درج کرده‌اند. از کسانی که اخیراً به قلم ناموثق و نوشته‌های کین توزانه وی پی برده است، نویسنده کتاب «الامام علی، صوت العدالة الانسانیة» است.

اکنون، برای تأیید مسئله مطروح، سخن ادوارد براون و خود مؤلف (پطروشفسکی) را می‌آوریم:

ادوارد براون می‌گوید: «هنوز در هیچیک از زبانهای اروپایی تألیفی مشروح و کافی، و قابل وثوق، درباره مذهب شیعه در دست نداریم.»
E. G. Browne A Literary history of persia, P. 418
 پطروشفسکی - پس از نقل سخن براون - گوید «تاریخ شیعه را محققان خیلی کمتر از تاریخ مذاهب سنی مورد مطالعه قرار داده‌اند.»
 (متن، ص ۲۵۷)

در این صورت، آنچه در این توضیحات با رعایت اختصار می‌آوریم، وظیفه‌ای است علمی - و هم انسانی و اجتماعی و تاریخی و اصلاحی - که صرف نظر از هر جهت دیگر، از انجام آن گزیری نیست. امید است که خواننده، به تار و پود این مکتب، که از چیست و برای چه؟ پی برد.

۴۳ و ۴۲ [۳۹]. استنباط مؤلف محترم، در آغاز این فصل، نادرست است. اینک به نکاتی که لازم است تذکر داده شود اشاره می‌کنیم:

۱ - فوت پیامبر ناگهانی نبود. او در «حجة الوداع» - تقریباً سه ماه پیش از رحلتش - اعلام کرده بود که مرگش نزدیک شده است. به علاوه چند روز را سخت بیمار شده بود.

۲ - پس از فوت پیامبر، علی که خلافت دینی و اداره امور جامعه اسلام را بر حسب سفارشهای و تعیینهای فراوان پیامبر، از جمله واقعه غدیر، تکلیف شرعی